

بابا شمل

بابا شمل نامه ایست مستقل و منتسب بهیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست

۵ شنبه ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره چهاردهم



رفیق بابا شمل سر کلاس درس زبان بیگانه - آقا ما بگیریم!.....

تو جمعیت ایران
این ملک که
با بیست چندروز
۲۰ رو زیر و آرد
ان پیدا کنند
ما و کیل یا مدیر
طنه ها (که خدا
و که من میدونم
رو زمین ورش
لاخره نورچشمی
از از جمع بلیات
یکه قاق درست
نا غروب جون
بغورند رعیت
بتخیل که نیست
بانه صداش در
بغورند ماحرفی
ن مواظب باشند
ن و نگیره
شما داش مآب

یون

خونه یکی از
شما نباشد سر
تا نهار را افتاده
مفصلی از عزا
گل کرد و بنا
م کم کار بچاهای
وغ صاحب که
سی خونه زور
سر اینکه بارو
ان شد تا آخر
ش کسوت بود
بیز سرش میشد
کرد و گفت من
بجفت سبیل مرد
دم چند دفعه دهم
هر وقت زینب
ت تکون میخورد
اگر حالا خوب
هر وقت میخاد
ب جودی را تو
عالی خود رو

بابا شمل

منتشر میشود
ل: رضا تنجه
آباد جنب کوچه
۵۴-۸۶
میشود. اداره در
لات و ازده آزاد
سی و آکبها با
ک
ریال

روز از نو روزی از نو

پوش رندی بدیفال با گل جوق
گرفتم داش میلیسبا اهل کاره!
خودش کم بود ونه تا دمبلیچهش
کیه این دختره؟ ماشین نویسه!
میکن روبا سولاخ رد نمیشد
به یه ماشین نویس خوش قواره
میگم کارت چیه! میخنده! هیچی!
مواجب میگیره هفتا مهندس
بنا بود داش عراقی پول خرده
که کتر جای پول کبریت و سیگار
بنا بود بود جهره و تو کرسی خونه
بنا بود مالیات بر در آمد
خلاصه داش عراقی! خیلی ناکی
برو از سلطون آبادت وکیل شو

که مرتض قل بملت کم بزن چوق
دیگه بچهش چی میگه تو اداره؟
حالا هی عضومی آری واسه بچهش
کیه اون؟ اون اینه! بچه رئیس!
یه جارو گندئی بستش دم خود
که ماشین بیوک! عصرا سواره
دکیسه! قربونت یه هونه پیچی!
بقول اصفهونیها چه رندس!
بدی زود تر به بانگ صاب مرده
بسید جوشی کاشی (!) کنن بار
کنی تو این دو سه روزه رو ونه
در آد از کمسیون، عمرت سر آمد
بریز زودتر رو دستت آب پاکی
عزیزم، روز از نو روزی از نو!
مهندس الشعرا

یک پرده از جلسه روز

یکشنبه ۱۹ تیر

اقای طباطبائی... همین مغالطه کاریها
ما را باین روز انداخته (زنک رئیس)
اقای رئیس: شما باید در اطراف
پیشنهادتان صحبت کنید این حرفها را
نریند قباح دارد.
اقای طباطبائی: اینجاصحبتنهائی شده که
باید جواب آنها داده شود.
اقای رئیس: مطابق نظامنامه باید در
اطراف پیشنهادتان توضیح بدهید و از آن
خارج نشوید.

اقای طباطبائی: این مربوط به نظر
مجلس است شما نباید این حرفها بزیند
(عده از نمایندگان: بفرمائید آقا، صحبت
کنید) اقای رئیس (با غیظ) شما میگویم
بروید به نشینید نمیخواهم حرف بزیند
اقای طباطبائی: شما هم تابع مجلسید. وقتی
مجلس اجازه صحبت داد شما حق ندارید
داخلت کنید. من باید حرفم را بزیم.
اقای رئیس: من تابع نظامنامه هستم
تابع مجلس نیستم. - سپس اقای رئیس از جا
بلند شده با شدت تمام گفتند این چه وضعی
است. من نمیتوانم این مجلس را اداره کنم
اقای طباطبائی: اگر نمیتوانید یکی دیگر
بیاید و اداره میکنند.

اقای رئیس خواستند بیرون بروند مجلس
بهم خورد داد و فریاد از هر طرف بلند
شد. اقای مجدضیائی مانند دایه مهربانی
زیر بازوی اقای رئیس را گرفته با قدمهای
کوتاه و شرده بطرف میز ریاست عودت
دادند و اقای معدل و عده دیگر از
نمایندگان بزور من بمیرم و تو بمیری از
اقای طباطبائی خواهش کردند که از پشت
تربیون پائین بیاید تا بروزگار سیاه

کلمات طوال

برای اینکه در خانه ای دعوا نشود مرد
خانه باید کرباشد؛ اگر زن هم لال باشد
چه بهتر!
زنها معایب خود را با تلسکپ میبینند
و معایب شوهرشان را با میکروسکپ.
مانند دوئل و کشتی و مچ بکس برای
زناشویی دو نفر لازمست. خانم ها
هیچوقت از شوهر خود و آقایان هرگز
از زن خود بد نگویید زیرا دیگران بقدر
کافی میگویند.

نامه از بنگاه ماشین دودی

تو بنگاه ماشین دودی اخیراً مد شده
که مرتب از کارگرا دو قطعه عکس
مطالبه میکنند و هر دفعه هم باسم دادن
خوار بار است ولی عکسها را می گیرند
و از خواربار خبری نیست.

اخیراً باز نوشته اند فوری هر یک دو
قطعه عکس خود را بفرستید. میخواهند
بهر کدام سه کیلو برنج بقیمت کیلویی
۱۰ ریال بدهند. بیچاره کارگر باید سه
تومان پول عکس بدهد و در نتیجه برنج
بمیان قیمت بازار برای او تمام میشود.
تازه آخر بخش نامه اضافه کرده اند که
اگر عکس نیاورید شدیداً تنبیه خواهید
شد. نفهمیدیم این عکس ها را به این
اصرار برای چه میخواهند شاید برای آلوم
روساء جمع میکنند که یادگاری ازرققای
زحمت کش خود داشته باشند. حیرتعلی

اقای نو بخت گرفتار نشود. اقای طباطبائی
باخونسردی تمام از تربیون پائین آمدند و
آب سردی بروی آتش آقای رئیس ریختند.
باباشمل: رجوع شود به اشعار «ای
حاجی» این شماره.

چند کلمه از جناب شیخ پشم الدین

معلوم میشود مشروطه هم مثل تعارف آمد و نیامد دارد
خاکشیر نیست که بهر مزاجی سازگار باشد یا شاید چون ازروز
اول ما نفرین کرده شده ایمو نباید هیچوقت کارمان سرو سامان
درستی بخود بگیرد رندان این بساط هفت رنک را عوضی جای
مشروطه حلال زاده بما قالب کرده اند و الا بعقل جور
در نیامد که همه ملت ها از صدقه سر همین مشروطه بازیها کار و
بارشان چاق و چله بشود ولی برای ما فلنکرده ها آتقدر بد
شگون باشد که از روزیکه باصطلاح خودمان سری توی سرها در
آورده وخواستیم مثل از مابهران مشروطه داشته باشیم هی از
در و دیوار برامان بدبختی بیارد وروز بروز بیشتر پس بزیم.

میگویند احمد مکتب نرفت روزی هم که رفت جمعه بود.
ما مردم تا سی چهل سال پیش در این جور چیزها از بیخ عرب
بودیم و دیر تر از همه بصرافت افتادیم مشروطه برای خودمان
دست و پا کنیم اما از بدبختی همینکه عروس بما رسید شب
کوتاه شد و آنروزیکه آستین ها را بالا زده بسم الهی گفته
خواستیم بامید خدا خشت اول بنا را کار بگذاریم گمان میکنم
از دنده چپ برخواستیم بودیم که مثل آدمهای ناشی سرنا را
از سر گشادش زدیم و از هوش حلیم تو دیگ افتاده آتش تلخ
و شور و در هم جوشی باسم مشروطه برای خودمان بختیم که
برای هفت پشتمان هم کافی بود بازخوشا بحال بابا بزرگامان
که پیش ازین سروصداها مردند و حسرت این جور چیزها را با
خود بگور بردند چون اقلا آنها دلشان را باین خوش کرده
بودند که یک آقا بالا سردارند و هرچه میکشند میگویند «حکم
حکم حاکم است» اما ماها که چشم و گوشمان تا اندازه باز
شده است و توکله مان بعضی حرفهای تروتازه رفته است وقتی
این بلبشو و بساط هر کی هر کی را می بینیم از فکر و خیال
دیوانه میشویم و دندان روی جگر گذارده هر چی زور میشویم
خودمان خودمان را میخوریم و بروی مبارکمان نیماوریم.

راستی چقدر خون دل خوردیم تا درخت مشروطه را حفظ
کنیم و چقدر جوانهای رعنا مان سر اینکار نغله شدند و داغشان
بدل مادر های پیرشان ماند تا بلکه این درخت نخسنگد اما
همینکه خواستیم میوه اش را بخوریم آقا بله چیها و بله قربان
گوها و میرغضب های عهد تجری که برای خوش آمد از بابایشان
حاضر بودند سر سر جنبانهای آزادی خواه را گوش تا گوش
ببرند قاب پای ما را دزدیدند و تا خواستیم خودمان را بیاییم
کلاهمان پس معر که ماند و آنها میوه های درخت را رسیده و
نرسیده چیدند و باسم، حکومت مشروطه بنا کردند دوباره بنا
زور گفتن منتها اگر آن پیش ها یک آقا بالا سردار بود در این موقع
از بالا تا پائین همه بر امان آقا بالا سر و صاحب اختیار شدند
بقول معروف از گهر دزد در آمدیم بیچنگ رمال افتادیم، از زیر
باران فرار کردیم یکرست رفتیم زیر ناودان ایستادیم، با هزار زحمت
خودمان را از تو چاله در آوردیم و چشم بسته تو چاه افتادیم
مختصر کلام خودمان دستی دستی آتش بریشمان زدیم و از همه
این خود کشی ها که واسه مشروطه کردیم ققطیک اسم بد نامی
برامان باقی ماند و آتش نخورده دهن سوخته شدیم هم از شوربای
قم باز ماندیم هم از حلیم کاشان و آخر سری هم بدست همین
باچه ورمالیده ها مشروطه تازه بدنیبا آمده مسان زنده زنده گور
بگور شد و دوباره آب بدست شمرافتاد و بیست سال تمام با
قدر آغاسی ها و قلچماق ها سر و کله زدیم تا یکروز باز
شنیدیم که آن ممه را لولو برد و آنکه فیل میخرید رفت فیل
چرانی کند و ازین بعد هر کس بخواد حرف زور بزیند پوست
سرش را قالبی در میآورند و ما هم از بس خوش باور و صاف
و ساده بودیم باورمان شد و هی به خودمان وعده های توخالی
دادیم که دیگر نانمان را خالی نمیخوریم اما دیگر آن رویش
را نخوانده بودیم که اگر یارو رفته برای خالی نبودن عریضه
نوجه ها و دست پرورده هایش را جا گذاشته که باز بلای جان
مردم باشند و نگذارند یکدقیقه آب خوش از گلولی بندگان
خدا بائین برود و هر روز یک جنقولک بازی سر این ملت در
آورند. مختصر اگر کسی پشت گوشش را دید از این مشروطه
نو در آمد هم خیری دید و باز فهمیدیم که بکوب بکوب همانست

(بقیه در صفحه سوم)

چند کلمه

که بود و امروز
از سبب آنها هم
همین جوری بحال
گر به رقصانی تا
در میاورد وقتی
میخواهد دنبال کار
هو بگوشش میخ
آن پیر پاتالهای
میماند و گداایش
روزی که سر کار
بلکه خودش هم
می یزد آرد ریز
بست و چندتائی
کنند شل و پل که
میخواهد و اصلا کی
ملت بیخ خرش را
تصفیه کند. اما
کم نکرده که می
کوچک ابد الهای
چند روزی هم او
اینکه از هیچیک
لاعلاجی بخر می
ته را میخورند و
خواهی شود و ا
گذشته رنک و رو
ظاهر کار را ماس
زیر پوست، ما هم
داریم، وزیردار
نصف بیشتر و کثیر
باشند نای حرف
را خواب میبرد و
وقتی اظهار وجود
سنگ خودشان
آقابالا سرها هم
که سر پرست یکم
آنها برسند و فک
گرفته تا سفیدی
سیر تا پیاز از شی
گذاشته و خودش
آرزوی داشتن یک
صاحب همه چیز ش
است که آفتاب تو
که شیره این ملت
میکند که:

آن گربه معمومو
دیگر نمیدان
باستخوان رسیده
و اگر چند تا رنک
درد بیکفنی است
بود و تا حالا هفت
از رودخانه خشک
از این یکمشت مرد
براشان نمونده که
ها آتقدر لباسشان
پسوره است که
بر زمین نغیرسد و از
از طلا شدن و مشرق
تا حالا شاخشان با
بکدام ساز بالا

الدین

نیامد دارد و چون از روز سرو سامان عوضی جای بعقل جور بازبها کار و ها آتقدر بد توی سرها در باشیم می از بس بزیم . وقت جمعه بود . از بیخ عرب برای خودمان بیا رسید شب هم الهی گفته گمان میکنم ناشی سر تا را ناده آتش تلخ دمان بختیم که با بزرگها مان در چیزها را با خوش کرده بگویند «حکم تا اندازه باز مته است وقتی فکر و خیال زور میشنوم ان نمیاوریم . و طه را حفظ مند و داغشان بخشکد اما با و بله قربان از بابا پشیمان نوش تا گوش همان را بیایم ت را رسیده و ند دو باره با بود در این موقع اختیار شدند فتادیم ، از زیر با هزار زحمت و جاه افتادیم زدیم و از همه ک اسم بد نامی هم از شوربای هم بدست همین نده زنده گور سال تمام با یکروز باز خرید رفت قبل در بزنده پوست ش باور و صاف ه های تو خالی بگر آن رویش بی بودن عریضه با باز بلای جان گلوی بندگان در این ملت در از این مشروطه بکوب همانست (صفحه سوم)

چند کلمه از جناب شیخ پشم الدین

که بود و امروز از شیخعلی خانها که باید ترسید جای خود دارد از سنگ آنها هم باید واهمه داشت . حالا کاش مارا می گذاشتند همین جوری بحال و روز خودمان بپریم و دیگر هر روز یکجور گریه رقصانی تازه برای ما نمیکردند بقول باباشمل آدم شاخ در میاورد وقتی صبح زود سرش را از خواب بر میدارد و میخواهد دنبال کار کاسبی و هزار درد بیدرمان دیگرش برودیک هو بگوشش میخورد که بازرندان سینه چاک میخواهند یکی از آن پیر پاتالهای عهد دقیانوس کبیر را که افاده شان بنواب میماند و گدائیشان بعباس دوس ، بریشش بندند و یاروهم چند روزی که سرکار می آید نه تنها یاری از دوش مردم بر نمیدارد بلکه خودش هم قوز بالا قوز میشود و همینهکه آرد خودش را می یزد آرد نیز را کنار میگذارد خوب که بارو بندیش را بست و چندتائی کور و کچل راهم که میخواسته اند سرزبادی کنند شل و پل کرد میروند در گوشه خانه اش با خیال راحت میخواهد و اصلا کیکش هم نمیگردد که ممکن است یکروزی این ملت بیخ خورش را بچسبد و همه خورده حسابهایش را با او یکجا تصفیه کند . اما هنوز این حضرت والا سایه اش را از سر ما کم نکرده که می بینی یک آقای دیگر از آنورهای دنیا توسط کوچک ابد الهایش دارد راهرا برای خودش باز میکند تا بلکه چند روزی هم او این گاو شیرده را بدوشد و مردم با وجود اینکه از هیچیک از این امامزاده ها معجزی نمی بینند از درد لاعلاجی بخر می گویند خا نجاجی و گول این حرفهای بی سرو ته را میخورند و دست بدامن اینجور آدمها میشوند تا شاید خدا خواهی شود و ازین کثافت کاریها راحت شوند . از همه اینها گذشته رنگ و روی کارهامان خوب درست شده و همه زور میزنند ظاهر کار را ماست مالی کنند و میگویند اصل کار بر روست کچلی زیر پوست ، ماهم مثل همه آدمهای دنیا مجلس داریم ، و کیل داریم ، وزیر داریم و صورت ظاهر را خوب حفظ کرده ایم اما نصف بیشتر و کیل هامان مثل اینکه ماست تو دهنتان مایه کرده باشند نای حرف زدن ندارند و اگر دیانی را آب ببرد آنها را خواب میبرد و آن چندتائی هم که سر و زبان دارند و گاهی وقتی اظهار وجودی میکنند از چند نفرشان که بگذریم مابقی سنگ خودشان را بسینه میزنند و برای خودشان کشک میسایند آقابالا سرها هم که ماشاء الله هزار ماشاء الله عین خیالشان نیست که سر پرست یکمشت مردم شل و کورند و باید بدرد بیدرمان آنها برسند و فکر نمیکنند که این ملت بیچاره از سیاهی ذغال گرفته تا سفیدی گچ (یا بقول یکی از کرسی نشینا آهک) از سیر تا پیاز از شیر مرغ و جان آدمیزاد همه را در اختیار آنها گذاشته و خودش حسرت خوردن یک نان سیر را میکشد و آرزوی داشتن یکنغاز بدش مانده است و آنها از صدقه سر این مردم صاحب همه چیز شده اند و دم و دستگاشان بقدری کوك است که آفتاب تو املا کشان غروب نمیکند و هنوز هم توفکرند که شیره این ملت را بکشند و با زبان بی زبانی حالی این ملت میکنند که :

آن گربه معومو کن بابا از آن تو آن قاطر چموش لگد زن از آن من دیگر نمیدانند که طاقت این مردم طاق شده و کارد باستخوان رسیده است آه در بساط ندارند که با ناله سودا کنند و اگر چند تا رنگ و رو رفته و بیحال تا حالا زنده مانده از درد بیگفتنی است و الا هزار باره عزرائیل سر وقتشان آمده بود و تا حالا هفت کفن هم پوسانده بودند آنهایکه میخواهند از زودخانه خشک ماهی و از آب روغن بگیرند باید بفهمند که از این یکمشت مردم لغت و عور دیگر چیزی ساخته نیست و پوستی برایشان نمانده که بخوانند از آن پوستین درست کنند بیچاره ها آتقدر لباسشان را وصله و پینه کرده اند و سرو وضعشان پاره بسوره است که اگر یک تن ارزن از سر تا پاشان پاشی یکدانه اش بر زمین نمیرسد و از زور پسی از ریش پیوند سبیل میکنند و الله اینها از طلا شدن و مشروطه خواستن پشیمان شدند و اگر پشیمانی شاخ بود تا حالا شاخشان با سمان هفتقم رسیده بود و هنوز هم نمیدانند یکدام ساز بالا سر هاشان برقصند ، هر چه میخواهند آسه آسه

اتل متل تو توله

آقای خسرو جاهی
هر دم رود براهی
شاید بسر نهد او
از این نمذ کلاهی
افتاده در دسنداز
خروار قلیج! گواهی
قهید بجنب جوش است
تهر انچی در خروش است
تقرتیان رشتی
قسم بجان مستی
با آن همه حرارت
گرچه کشی مرارت
مشکل شود نصیبت
این دولت خیالی .
اخوان زره در آیند
پولی به شرکت آرند
جان بابا سعیدی
شتر دیدی ندیدی
شراب خسروانی
در آرزو بسمانی
عبدالحمین بد پور
سید ذبیح الک پور
دارن راز و نیازی
با مرد بی نمازی .
حاجی نبی دس بکاره
حاج نایب او را یاره
منفور با فکر روشن
هر دم کند نظاره
بقیه دارد
راه بروند که گریه شاخشان نزنند باز می بینی که شاخ این چهار پا بریده از خیار چنبری که باباشمل بناف رؤسای کشاورزی بسته بود دراز تر است و همه جا اسباب زحمت میشود . نمیشود باین از خود را ضای ها گفت بالای چشمت ابروست همینکه بخواهی راه و رسم کار را با آنها نشان دهی فوراً دیگد قرقر را بار میگذازند و ملت بیچاره را که دستش از همه جا کوتاه شده تنها چشم امیدش بهمین چند تا روزنامه است که زبان حال یخه چرکینها و کلاه نمیدها میشوند اما حرفهای آنها هم مثل باد در هواست و سر گنده ها ازین گوش میگیرند از آن گوش در میکنند و تازه بشکر دوختن پاپوش برای این بیچاره ها میشوند و با لایحه و قانون چشم و قشوش آنها رامترسانند و کسی نیست باین آقایان بگوید که این روزنامه چی ها حرفی زنده اند و از گل ناز کتر بکسی (بقیه در صفحه ۷)



از ما میپرسند

۱- چرا آقایان امیر تیمور - تهرانچی شیخ الاسلام ملایری - یمن اسفندیاری - ملک مدنی - انوار - اوحدی و آقای رئیس در جلسه سه شنبه دعوا و مراغه راه انداخته سنک دینداری بسینه میزدند تا جائی که آقای امیر تیمور خطاب با آقای وزیر فرهنگ کرده گفتند : « شما بلکه فردا تربیت اخلاقی را چنین تعبیر کردید که دختر و پسر با هم بروند شنا بکنند . این نمیشود آقا باید کلمه «دیانتی» اضافه شود »
باباشمل - موقعیکه تربیت اخلاقی را بطرز بالا تعبیر میکردند کسی که سری توسرها نداشت وزیر فرهنگ بود در همان موقع همه این آقایان با کرسی نشین بودند یا از مامورین عالیرتبه ، و قدرت هم نداشتند که جیک بزنند . امروز چون می بینند کهنه وزیران رضا شاهی جامه تزویر و ریا پوشیده و سنک دیانت بسینه میزنند اینها هم موقع را برای خود مساعد دیده اند . فقط ما میتوانیم باین هانصیحت کرده و بگوئیم بهتر این است که برای خود نمائی وسیله دیگری پیدا کنند و دین را باز یچه خودشان قرار ندهند .
۲- چرا از تمام پیشنهاداتی که تو باباشمل شده بود فقط پیشنهاد سقا خانه عملی شده و مابقی را پشت گوش انداختند؟ باباشمل - چون فقط این یکی مایه اش آب بود و پولش از کیسه کسی نفیرفت در ضمن برای آنهایکه میخواهند دوباره و کیل شوند وسیله خوبی برای دخیل بستن و شمع روشن کردن بود !
۳- چرا در جلسه ۵ شنبه ۱۶ تیر ماه وقتی آقای طباطبائی پولهائی را که از گلوی وزارت خوار بار باین رفته بود حساب میکرد آقای نراقی دو گوش داشت و چهار تا هم قرض کرده و شش دانگ حواسش بحرفهای همقطارش بود ؟
باباشمل - چون باز فیلش یاد دهند و ستان کرده و مثل آقا معلم هائی که بچه مکتبی هارا امتحان میکنند میخواست بفهمد داش طباطبائی را خوب یاد گرفته یا نه و در سیاق و حساب و ریاضیات چند مرده حلاج است .

ای حاجی جون! ای حاجی جون!

ای حاجی!

ای حاجی از بهر چه جوشی شدی؟ وز چه پیشیمان ز خموشی شدی؟
بلکه تو هم سید جوشی شدی! خواستی از جلسه بری قیقاچی
ای حاجی جون! ای حاجی جون! ای حاجی!

بیچه ها از بسکه نمر گشته اند گرم جسارت بتو، پیر گشته اند
قلدرو بد حرف و یغور گشته اند لیک مشو دلخور از اون و راجی

ای حاجی جون! ای حاجی جون! ای حاجی!

این بیچه ها گر بتوبد میکنن حرف تو، پیش همه رد میکنن
دهب تو هر هفته لگد میکنن قهر نکن مثل خاله خانباچی

ای حاجی جون! ای حاجی جون! ای حاجی!

ترس اگر داشت بد اندیش تو لوس نمی گشت چنین پیش تو
حیف که چون پنبه بود ریش تو پشت تو مثل کمون حلاجی

ای حاجی جون! ای حاجی جون! ای حاجی!

زاغچه



... اخیراً در بنگاه ماشین دودی يك نفر را که اسمش با « نیک » ختم میشود بعنوان متخصص بالا کشیدن با ماهی چهار هزار ریال استخدام کرده اند. مدارک تحصیلی ایشان در یکی از شهرهای اروپا که فعلاً دسترسی بآن محال است جا مانده و در هیچکدام از بنگاه های ایرانی تا حالا کاری نداشته است. معیناً تخصص ایشان از طرف کارگزینی تصدیق شده است. خوشمزه تر اینکه مدارک استخدام اول بنام دیگری صادر شده و بعداً روی اسم اولی خط کشیده و اسم این بزرگوار را نوشته اند. باباشمل: متأسفانه در طبقه بندی مهندسين که در شماره ٢ این نامه بعمل آمده نام این دسته از مهندسين از قلم افتاده است در صورتیکه این ها نیکی شان رو اسمشان است و باید مثل سایر نیکان نونشان تو روغن باشد...

... جلسه خصوصی پنجشنبه گذشته با آن همه آب و تاب برای جشن مجلس بود و بالاخره تصمیم قطعی شان بر این شد که جشن بگیرند ولی آب یخ مردم بدهند.

باباشمل: خدا بهشان عمر بدهد مگر سالهای پیش هم ملزومات چیزی غیر از آب مردم میداد؟ خوبست عوض اینجرفها بحساب آن جشنها برسند. حالا منتظریم به بینیم کدام يك از کرسی نشینها کوزه آب را زیر بغل خواهد گرفت و آب یخ سبیل خواهد کرد.

... پس از انتخاب آقای ادیب السلطنه سمعی بوزارت کشور سبیل خیلی از وکلا آویزان شد.

باباشمل: مخصوصاً کرسی نشینی که بجای قامت قیامت دارد و همچنین آدم بالدار و رفقایش که برای وکالت صابون بشکم میزدند اما از قرار معلوم حالا درویش علی خوشحال و مطمئن است زیرا وقتی دوره سیزدهم تمام شد باز يك پست مهمی در وزارت اندرونی بهش ارزانی خواهند داشت.

... یکی از کارمندان ماشین دودی که از بابا واهمه دارد افسری را تحریک کرده است که بیخ گوش باباشمل يك جفت کشیده بخواباند.

باباشمل: بخدا این تهدید درمات آتیری ندارد تا پاک نشوید و دست از کثافت کاری بر ندارید بابا دست از سرتان بر نخواهد داشت.

... در اثر جیره بندی تریاک محافل تریاکبای پابوش دوز روز بروز رویتحلیل رفته و مخصوصاً در شعبه محله عربها که مرکز فروش و توزیع قاچاق و تهمت زنی است اضطراب فراوانی حکمفر است و بافلاس و ادبار افتاده اند.

باباشمل: مرگ برای این قبیل عناصر فاسد عروسی است جیره بندی تریاک که اهمیتی ندارد.

... آقا سید داود نیز مرخصی گرفته و به بجنورد رفته است که از نمد انتخابات کلاهی بدست آرد.

باباشمل: شنیدی بوی کباب میاد اما خرداغ میکنند.

... در بعضی از ادارات و مخصوصاً در مجلس مرخصی متناوب معمول است که باینجروز مرخصی متناوب ممکن است انسان پنج ماه استراحت کند که هم در مرخصی بوده و هم در اداره حاضر باشد. باباشمل: مجلس مرکز قانونگذاری است و هر کار لغوی نیز کند حکم قانون را پیدا میکند.



— آخر آقا مگر مرض دارین آنجا میروید. هر چه آنجا پنج تومان حساب میکنند بفرمائید ٥ ریال بچتان بفروشم.



کیهان (شماره ٤٩)

موقع انتخابات اینک و کیل شوید اومیل بشینید باید باباشمل: همقطا داری سر کیسه هم و کیل بشوی. حالا این وسایل کافی است

مردان کار (شماره)

میگویند پریرو ارتش سر لشگری چک مردان کار - اظ باباشمل: چرا و جائیکه سور چرا چک شما بی محل است

افکار ایران (شماره)

از صمیم قلب تسعود را خواستاریو باباشمل: گلی بو کرده بودند که در عالم همقطاری بخواهی باز آقای روزنامه فروشها مط مرد امروز « یا باز تو هلفدونی تا واسه خوب نیست عوض ک

پارس (شماره ٨٥) ما معتقدیم که باکت میوه و آجیل باباشمل: همقطا مصرف خود را پیدا و جلدش میکنند و برای بیچیدن قلفل و بهمان دردش میزنند خشت خم یا خم می

اهروز و فر ١٥ (شماره) اسکناس باباشمل: طلا، خیار (بقول آقای

اقدام (شماره ٢٥٧) سهل و ممتنع



کیهان (شماره ۲۴۹)

سر کیسه را شل کنید

موقع انتخابات است بیخود وقت را تلف نباید کرد برای اینکه وکیل شوید کرسی مجلس را اشغال کنید، یک‌وری توی اتومبیل بشینید باید سر کیسه را شل کنید. باباشمل: همقطار ماشاء الله خودت که اتومبیل لنکلن شیک داری سر کیسه هم که دست خودت است، دلت هم که میخواهد وکیل بشوی. حالا که لالائی میدانی چرا خوابت نمیرد. اگر این وسایل کافی است بفرما بسم الله این گوی و این میدان.

مردان کار (شماره ۱۲۳)

اهداء دو کشیده

میگویند پرریوز در اثر اختلافات کوچکی در بهداری ارتش سر لشگری چکی بگوش سرتیپی زده. مردان کار - اظهار نظر در این مورد با باباشمل است. باباشمل: چرا هر جا جارو جنجالی هست بسراغ بابامیآید؟ و جائیکه سور چرانی است ما را خبر نمیکنید. بهر صورت این یک شما بی محل است و بابا آنرا نکول میکند.

افکار ایران (شماره ۳)

رفع توقیف

از صمیم قلب توقیف آقای ملک الشعراء بهار و آقای محمد مسعود را خواستاریم. باباشمل: گلی بجمالت همقطار! خوب این بدبختها چکاری بنو کرده بودند که از صمیم قلب توقیفشان را میخواهی؟ بخدا در عالم همقطاری خوب نیست که انسان اینقدر بد قلب باشد. میخواهی باز آقای محمد مسعود را تسوقیف کنند و روز شنبه روزنامه فروشها مطابق معمول داد بزنند «افکار ایران بجای مرد امروز». یا باز دلت میخواهد که آقای ملک را بیاندازند تو هلفدونی تا واسه توقیفه حبسیه بسازد؟ بهر صورت نیت خوب نیست عوض کن.

پارس (شماره ۸۵) (چاپ شیراز)

ما معتقدیم که روزنامه برای پیچیدن فلفل وزرد چوبه یا پاک میوه و آجیل چاپ نمی‌شود. باباشمل: همقطار خیلی خوش عقیده‌ای! بالاخره روزنامه مصرف خود را پیدا میکند. اگر نگهداشتنی است که میخواهند و جلدش میکنند و اگر پاره کردنی است پاره میکنند و اگر برای پیچیدن فلفل و زردچوبه است که اصلا پیش از خواندن بهمان دردش میزنند و اگر... خشت خم یا خم می یا قدح باده کنند یک کف خاک در این میکده ضایع نشود

اهروزوفردا (شماره ۶۵)

اسکناس ما چند نوع پشتوانه دارد؟

باباشمل: طلا، نقره، ارز خارجی، کبریت، سیکاراشنو خیار (بقول آقای طباطبائی)

اقدام (شماره ۲۵۷)

سهل و ممتنع - ما معتقدیم اگر ممکن باشد رأی برحوم

خبرهای کشور

بطوریکه خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد بر اثر آئین نامه اخیر دکتر میلیسوراجع به استفاده از اتوموبیل های دولتی فعالیت زیادی در جرگه صاحبان اتوموبیل های دولتی نمایان است و میخواهند تا وقتیکه اتوموبیل ها را نگرفته اند حد اکثر استفاده را به نمایند و دق دلسی در بیاورند. در روز جمعه اخیر چهل و هفت دستگاه اتوموبیل دولتی در شیراز مسابقه میدادند.

باباشمل: از قرار معلوم آئین نامه های داش، میلیسو نیز کش بردار است زیرا با وجود اینکه اتوموبیل های دولتی بایستی برای سرویس کار کنند هنوز از دارندگان آنها تحویل گرفته نشده است.

مهندس دیلمه!

در تاریخ ۱۳ مرداد بخش نامه زیر در بنگاه ماشین دودی صادر شده است: روی گزارش مورخه ۳۱ ر ۳ ر ۲۲ که بامضای ۱۳ نفر مهندسین دانشکده فنی برض رسیده مرقوم فرموده اند (تصور می کنم که کلیه این آقایان در آموزش فنی کار می کنند لذا باموزش فنی بنویسید که راجع بکلیه مهندسین دستوراتی صادر شده است که بایستی مراعات شود و منظور از مهندسین دیلمه که در آئین نامه ذکر شده است مهندسین است که دارای سوابق و تجربیات عملی بوده نه آنکه تازه از کلاس خارج شده باشد) مراتب بدین وسیله اعلام میشود که آقایان ابلاغ فرمایند.

باباشمل است - الحمدالله معنی دیلمه را فهمیدیم. متمنی است اجازه فرمائید این لغت با تفسیرش در برهان قاطر تعریف باباشمل چاپ شود.

مستوفی و مرحوم مشیرالدوله داده شود... تاریخ ایران در ادوار اخیر بهتر و پاکتر و قانون شناس تر و وطن پرست تر از از سه شخص مذکور بما نشان نداده که یکی از آنها بقیه صالحه است و مؤتمن الملك است.

باباشمل: داش عباس مرزاد... مگر خیال میکنی مجلس چهاردهم در آن دنیا برگذار خواهد شد که مردگان را کاندید میکنی، خواهش میکنم تو که کاندیدهایت را معرفی کردی رئیس مجلس را هم معین کن.

کیهان (شماره ۲۴۱)

مجلس بعد از جنگ - مجلسی که در دوره چهاردهم خواهیم داشت با احتمال قریب بیقین مجلسی است که معاصر با اختتام جنگ عالمسوز و کفرانس صلح خواهد بود.

باباشمل: بنا بر این مجلس دوره آینده مجلس ختم جنگ خواهد بود و چون جناب حاجی تخصص مخصوصی در شرکت در مجالس ختم و برچیدن آن دارد ما بهم وطنان خود توصیه میکنیم که حاجی را برای دوره آینده حتماً انتخاب کنند که وجودش ضروری است. اما شرط اینست که حاجی هم بما قول بدهد در مجلس ختم مشروطه

آهای باباشمل

از وقتیکه سری توسر ها آوردی و روزنومه نویس شدی پاك پات کردی تو کفش زنها. یاد ر کلمات طوال باونهایش میزنی یامیزاری بعضیها اونارا مسخره کنن خیال میکنن زنها نمیتونن وکیل بشن، ترا خدا بسابا! زنها چی شون از این وکیل ها کمتره خدا میدونه بعضی از این ها موقعیکه وکیل شدن و بقول فرنگی ما بها نماینده ملت شدن باندازه يك به بی (منکه جسارت نمیکنم) چیزی سرشون نمیشد تازه صحیح است و تصویب شد را یاد گرفتن حالا جوجه مشت زنها را مسخره میکنه و توی عالم بیهوشی می بینه و کیله کاشون داره میزاد منم حالا که همین شد تو عالم هوشیاری و بیداری بپش نشون میدم که الان مردها همه برای وکالت مشغول زائیدن هستند نه زنها، مثل اون کچل چپ که از اولاد های ناسخ التواریخ و برای وکالت کاشون داره دست و پا می کند الان همین تو چهارده زور میزنه که الله کبر خدا نکند پسر بزاد و قرعه وکالت کاشون بنامش در آد که بکلی مردم تهرون بیچاره میشن چون بقول خودش وکالت پله اول صدارت. وزارت. ریاست و... حالا بابا انصاف بده که مردها بیشتر مشغول زندو زا هستند یا زنها؟

بنام کار شناس مداخله و شرکت نکنند.

اطلاعات (شماره ۵۲۱۵)

رسد بان ۳ عسکری از کلانتیری ۳ اطلاع میدهد پاسبان شماره ۴۷۵ پاس چهار راه صمصام بکلانتیری آمده گزارش می دهد يك عده از سربازان آمریکائی مست کرده سایه بان آهنی پاس اداره راهنمایی را کول کرده میبرند. بدژبانی انگلیسها مراجعه کرده جواب داده اند امریکائها بما مربوط نیست خودشان خسته شده بزمین میگذارند پاسبان دستور داده شد دورا دور در تعقیب آنها باشد هر کجا چتر را بزمین گذاشتند برداشته بمحل اولیه خود برگرداند سربازان آمریکائی چتر را در سه راه بزمین گذاشته پاسبان چتر را بمحل اولیه اش برگرداند.

باباشمل: اگر تمام ملتها مثل ما صلح جو بودند و راه عملی اختلافات را پیدا میکردند اصلا کار دنیا با اینجاها نمیکشید و اگر مرحوم شیخ سعدی نیز زنده بود میفرمود:

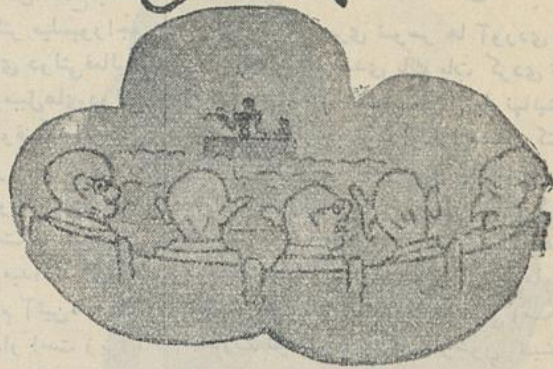
دو صاحب دل نگهدارند چتری...

روزنامه یزدان (شماره روز چهارشنبه ۱۵ ر ۴ ر ۲۲)

ملت ایران حق شناس است داریوش کورش - نوشیروان - شاه عباس - نادر شاه رضاشاه کبیر و خدمات آنها را فراموش نمیکند.

باباشمل: وبهمین دلیل علی مش غلوم را هم فراموش نمیکند

مجلس



آقای صفوی . . . امروز هر قدر که در بودجه کشاورزی بگذاریم نتیجه اش هم عاید خودمان وهم عاید دولت خواهد شد . باباشمل : ما که جز مخارج کمر شکن چیزی عایدمان نمیشود ولی اگر چیزی عاید دولت میشود ما بخیل نیستیم . آقای طباطبائی . . . ملاحظه کنید این معده وزارت خوار بار را که اینهمه پول را قورت داده و تحلیل برده وهضم کرده و حالا هم آمده سراغ باقیش . باباشمل :

آدمی بود که خوردی لوبیا لوبیا بود بر دهانش باقلبا پشت آن درد سرواشکم گرفت معده اش درد دلش بلغم گرفت چاره اش بنمود دکتر ریقماس گفت باید داد بر وی اسکتاس از قضا جست و چورست از لوبیا بسرود از ته دل شکر خدا آقای طباطبائی . . . اگر دولتی بود که وقتش صرف نگاه داری خودش نمیشد و صرف ملت میشد کار باینجا هانیکشید . باباشمل : و اگر مجلسی بود که وقتش صرف انتخاب کرسی نشینها نمیشد دیگر نور علی کچور میشد .

آقای طباطبائی . . . تلگرافی از اهواز آمده که خواهش کرده اند این لقمان نفیسی را قربه الی الله بفرستید جای دیگر باباشمل : در تغییر مأموریت این عالی جناب ماحرفی نداریم ولی یکدفعه برای جمع آوری غله پیش قشاقیها نفرستید که ممکن است ملت را از وجود یک خدمتگذار صدیق محروم کنند آقای طباطبائی . . . مقداری از اعضاء اینور و آنور را جمع کرده و جمعی را هم تله گذاشته گرفته و وزارت خوار بار درست کرده اند .

باباشمل : باز هم گله دارید ؟ دست چین های تمام ادارات در این وزارتخانه جمعند از وزارت جنگ گرفته تا وزارت پست و تلگراف . هر جا از همه جا رانده و وامانده بود در اینجا جمع کرده اند . حقیقه آنچه خوبان همه دارند تو تنهاداری محض همین است که مثل « بیله دیگ بیله چنندر » در این وزارتخانه مصداق پیدا کرده است .

آقای تدین . . . هر کس از مال ملت خورده است باید از حلقش در آورد ولو اینکه من باشم .

باباشمل : آخر جانم وقتی میشود در آورد که از حلق پائین تر نرفته باشد . اما وقتی که از معده و روده و از هضم رابع هم گذشت آنوقت از کجا باید در آورد ؟ یکی هم مثل اینکه برای یکی دو مرتبه تفنگ بدوش انداختن و پیش تفنگ و پافنگ کردن برای خودت حالت خاصی قائل شده ای ومی فرمائی (ولو من باشم) آخر تو با دیگران چه فرقی داری ؟ مگر تو و عبدالحسین حمال در پیشگاه قانون یکی نیستید ؟

آقای امیر تیمور : آقا این حرفها سمبل کردن است همان طوریکه قضیه ۱۷ آذر را گفتند و هیچ چیز نشد . البته در پرتو این حمایت ها دزد نگرفته پادشاست این حرفها آقا واسه فاطمی تنبان نمیشه .

باباشمل : داش تیمور میخواهی باز هم گل کنی ولی دیگر دیر است وجهه ملی پیدا کردن خیلی آسان ولی نگهداری آن خیلی مشکل است . هنوز مرگب لایحه مطبوعات خشک نشده است . تازه پس از یکسال و هشت ماه میفهمی که تمام این حرفها واسه سمبل کردن است ؟ مرحبا بهوش ! حالا اگر از این حرفها واسه فاطمی تنبان نمیشود واسه کاظمی که بیراهن میشود باز هم حرفی داری ؟

مرگ آقا! جون ننه!

دیشب توی نونوا خونه
اونجا که نون آجر میشه
اونجا که مستشارشون
اونجا که گربه شیر میشه
اونجا که هر کسی خرتره
اونجا که باره ، بارشون
اونجا دیدم یواش یواش
که تصویب لایحه مون
لایحه صد کروریه
لقمه چرب و نرمیه
حالا که کردن تصویبش
مرگ آقا - جون ننه !
نون ماها - تو روغنه !

شیطونک

آقا امانه مثل شما ، من بیگدار بآب نمی زنم (باباشمل) بلکه تو آب میخوایم . آقای انوار : آقای طباطبائی من هیچ وقت با شما توافق پیدا نمیکنم . باباشمل : زیرا بقول لوطیها در هیچ صراطی مستقیم نیستی .

آقای طباطبائی . . . از گفته های آقای وزیر خوار بار بطور غیر مستقیم معلوم شد که وزارت خوار بار حسابهای روشنی ندارد چنانکه گفتند فلان کار قبل از من شده فلان کار بمن مربوط نیست خلاصه اینکه حیف و میل شده است . باباشمل : یکی مردیکی سقط شد یکی هم به لعنت خدا گرفتار شد . آقای انوار (خطاب باقای طباطبائی) تاریخ قضاوت خواهد کرد .

باباشمل : اینهم دیگر بازی تازه است هر وقت میخواهند کثافتکارها راماست مالی کنند یا متوسل به « مصالح عالیله کشور » میشوند و یا سرپوش « قضاوت تاریخ » را روی آن میگذارند .

آقای وزیر خوار بار : در هیچ شریعتی و در هیچ قانونی کسی مسؤل کارهای دیگری نیست . باباشمل : جز در شریعت و کیش دیکتاتوری که مولا تا اولین پشتیبان آن بوده و با نطق غرای خودتان که (بحمدالله حالا دیگر ابر های تیره از افق مملکت بر طرف شد) اساس آنرا محکم و حکم را در سینی طلا با هفت تعظیم و هفت معلق و با دستهای از عبا در آورده تقدیم ارباب کردید حالا باز هم فرمایش دارید ؟

آقای وزیر خوار بار ، باهو و جنجال نمیشود حقایق را در خارج گل اندود کرد . باباشمل : اگر اجازه دهید روش را شیروانی میکشیم .

آقای بهبهانی ، محصول در بیابان آفت دارد آفت موش ، آفت دزد . . . باباشمل : آفت مأمورین خوار بار فراموش نشود . (بقیه در صفحه ۷)

آقای معدل . . . ماحکومت دیکتاتوری را تحمل میکرديم و سر فرود میآوردیم برای اینکه امنیت و هزاران هزار مزایا و هزاران خوبی و عمران و آبادی داشت (آقای طباطبائی : اینقدرها هم خیر)

باباشمل : داش معدل حرفات را تعدیل کن! مثل تو آدمی نباید افراطی و تقریبطی باشه هزاران هزار مزایا که میشماری کدام يك از آنها نصیب توده حقیقی بود این ملت باید غارت شود اگر راهزن غارت نکنند تاجر اورا غارت میکنند و اگر تاجری پیدا نشود مأمور دولت لختش میکند .

آقای معدل (خطاب باقای تدین) آقا کاری بکنید که در این چندروزه حکومتتان اگر چیزی بهتان اضافه نمیشود اقل چیزی ازتان کم نشود .

باباشمل - اولاً ننه جون « حکومت چند روزه » چه معنی دارد ؟ ثانیاً ما معنی کم یا زیاد شدن چیزی را نفهمیدیم معمولاً هر کسی در این ملک ولو چند روزه حکومت کرده خیلی چیزها بدم و دستگاهش اضافه شده و اینکه چیزی از آدم در مدت حکومتش کم شده برای ما تازگی ندارد .

آقای تدین . . . اینرا بالصراحه عرض کنم که من میل ندارم برای دوره ۱۴ انتخاب شوم .

باباشمل : ما نیر با شما همعقیده ایم ولی معلوم نیست اینرا برای ما میگوئید یا برای آنهائیکه میخواهند اسم شما را جزو کاندید ها بنویسند .

آقای انوار . . . آقای لقمان نفیسی نتوانستند کار بکنند باید کسانی که سابقه عمل آن ها در جمع آوری محصول خوب نیست داخل کار نشوند . باباشمل - اساسا باید هر کسی که سابقه عملش در يك کاری خوب نیست داخل کار نشود چه برای جمع آوری محصول چه برای وکالت کرسی خانه .

آقای طباطبائی : (خطاب باقای انوار) آقا شما استیضاح بکنید (آقای انوار : چشم



بهار ستا

«مجله»

شازده عاملی : روی بیوش ای مله جای نظاره خونش باصری : این دسته در حدود و احتیاجی بتوصیف محیط بادمجانی : ارزباب و یژه املاک هزار رنگ (معروف چگونه شرح دهم که شیخ شعبده باز لیتوانی : روز و شب فکر چون ترازو باوقار : مهر ایران بر زبان و مهدوی : امین دینک و ضربی خوری تو مال مسالار تون : زخم بر ریشه خود ز افیون نایب پردی : نبات عرفامی : دود تریاک بافلاک شیک از شدن (بقیه از صفحه ۳)

چند کلمه

پشیم

ن گفته اند که بزرگ و اگر چند تائی از میکنند و از گلیمش درد لا بدی است که ها آبی رو آتشها حلوا گفتن دهنشان را که از دور دستی ب قدر بدانند که آدم درستی ندارد و خود بیابند بدر دل اینها میکنند کاری کنند اینقدر شورش را در فیهید مگر از خور میخواهند ته کاسه را بیری از بیری تا که اما بالاخره این نمانده است و اگر از نمانده است و نمی تو درشت بستاند و نرم يك روزی سر خسر او کاری کند که اسباب آقا بالاسر ها شود داند و خدای خودشا بر صد ساله دعا گو



بهارستان مجلسی

«مجله هفتم»

شازده عالمی: روی بیوش ای ملک از نظر نقابقت جای نظاره خون شود بسکه لطیف منظری باصری: این دسته در حدود کویر سمنان معروفند و احتیاجی بتوصیف ندارند. محیط بادمجانی: ارزباب ویژه املاک اختصاصی یا دلال مظلمه هزار رنگ (معروف باردنگ) چگونه شرح دهم من که عقل بی حس شد که شیخ شعبده بازی و کیل مجلس شد لیتوانی: روز و شب فکر باده و شکمی چون ترازو بفکر بیش و کمی باوقار: مهر ایران بر زبان و مهر دینار بر دل دارد مهدوی: امین دینک و ضربی رئیس مرکز برقی خوری تو مال مسلمان بسان کافر حربی سالار تون: زلم بر ریشه خود از بن و بیخ ز افیون تا که سازم ماده تاریخ نایب زدی: نبات لاهوری عراقی: دود تریاک بافلاک چو پرواز کند شیخک از شدت خمیازه دهن باز کند (بقیه از صفحه ۳)

چند کلمه از جناب شیخ

پشم الدین

نکفته اند که بزلف یار بر خورده است و اگر چند تائی از آنها دست از پا خطا میکنند و از گلیمشان بیرون میروند از درد لابدی است که میخواهند با این حرف ها آبی رو آتششان بریزند و با حلوا حلوا گفتن دهنشان را شیرین کنند و آنهایی که از دور دستی بر آتش دارند باید این قدر بدانند که آدم گرسنه دین و ایمان درستی ندارد و خوبست بجای اینکار ها بیایند بدر دل اینها برسند و اگر راست میگویند کاری کنند که کار باشد والله دیگر اینقدر شورش را در آورده اند که خان هم فهمیده مگر از خوردن سیر نشده اند که باز میخواهند ته کاسه را بلیسند آخر از جوانی تا پیری از پیری تا کجا؟ اما بالاخره این ملت از زیر بته که در نیامده است و اگر از اسب افتاده از اصل که نینتاده است و نفی تواند همیشه مثل آسیاب نرشت بستاند و نرم پس بدهد ممکن است يك روزی سر خسر و موی دماغ شود و کاری کند که اسباب خجالت ما و پشیمانی آقا بالاسر ها شود. حالاد دیگر آنها خود دانند و خدای خودشان مایکروزه مهمانیم و صد ساله دعا گو. ۱- شیخ پشم الدین

قربون هر چه چالمیدونیه

بخدا باز آگه به خورده حق و حساب و لوطی گری تو کار باشه - تو همون چاله میدونه. همون چاله میدونی که غیرت بچه هاش گوش تا گوش ملک و بیرون مارو بر کرده. من هر وقت که از اون ورها رد میشم، اون سبیل های مردونگی و اون سینه های پهن رو که میبینم حظ می-کنم. خدا عمرشون بدهد. هنوز با اونکه این نون بی پیر سیلو و این آبی که معلوم نیست چه چیز هاتوش هست دمار از روزگار هر چه پیر و جوانه در آورده باز وقتی که نگاه میکنی میبینی ماشاءالله ماشاءالله بچه های میدون ما همشون چهارشونه و بلند و بالا و قوی هیکنند. اونوقت در مقابلش اون نور چشمی های خیابانهای بالارو نگاه کنید. با اونکه ۲۴ ساعته تو کافه ها شو کولا گلاسه و نون آرد هشرخان و آبهرچه شاه و وزیر و فرمانفرماست می خورند باز به هیکلشون که نگاه میکنی همشون ریفونه و زرد انوئیند. به پنج که تو دلشون بکنی همون ناخار بکاری میکنند. اما این داشها، این جوونهای چاله میدون که خدا بهر کدومشون صدو بیست سال عمر بدهد یکی شون که سر محله وایسه هیچ کس نمیتونه چپ به بچه های آن محل نگاه کنه. یادم میاد پیرار سال وقتیکه اون تق و توقها شد و بابا بزرگه راهش کشید و رفت، همون روزیکه این سر بازهای جوون ما را بی لباس و آب و نون مرخص کردن و ویلون و سر گردون تو کوچه ها ولوشدند، همون روزی که این تیمسارهای وازنشسته و پاکون دار های زاپاس ما هفت تاهفت دنبال یه لولهنک میکشند که برند توش قایم شدن، همون روز یکی از همین جوونها، از همین پائین محله ائی ها، از همین داش مشتئی هائی که شما بهشون میگید چاله میدونی، از همین ها، دستاش رو زد پر کمرش و دو پاهاش و قرص کوبید زمین. سر کوچه ماراس و ایساد گفت همه تون برید راحت بخوابید تا داش حسنتون اینجاست هیچ بیغیرتی جرئت نداره به شما ها چپ نگاه کنه. اون شب این جوون رعنا تا صبح سر کوچه و ایساد و زنها و بچه های ما راحت و آسوده خوابیدند. صبح هر که از اون ور رد میشد نگاه بقدو بالای مردانگی داش حسن میکرد میگفت الهی جوون همیشه همین جور سر سبز و شاداب باشی. خدا شما و امثال شما را واسه ما نگه داره که هرچی باشه به جو ناموس و غیرت سرتون میشه. هر چه درد و بلائی شما است بخوره به تخم چشم اون بچه ننه های نتر که خیال می کنند همه راحتیهای دنیا اربابای اونهاست. آخرش هم به روزی اگر قرار بشه مردم حق و حساب خودشون رو از اون بالا ئیها بگیرند چشمشون بهمین لوطی ها و شازده پسرهای میدون روشنه. اون بچه ننه های از خود راضی همشون واسه زیر خاک خوبند. خدا هر یه روز بچه های میدون رو صد روز بکند. همون بلند بگید آمین مخلص شما داش ماب

سینما

البرز: صبح امید: روزیکه چوبه های دار برای مجازات خائنین بر پا شود. مایک توری: چهل هزار سوار: و پنجاه ملیون سواری دهند هما: شهبای روشن سن پترسبورغ: لا بد آنجا شهردار ندارند تماشاخانه هنر: نو کرز بردست: هم ارباب را سر کیسه میکنند هم روزنامه مینویسد وهم باسم روزنامه ها پول میگیرد. تماشاخانه تهران: دزد بغداد: ستیاری دزد مطبوعاتی تهران که از قرار معلوم نیم ملیون ریال بچی زده اند.

بورس

Table with 4 columns: نام شرکت, مبلغ اسمی هر سهم, نرخ هفته قبل, نرخ فعلی. Rows include سهامی و شرکا, میل سپاک کارتل, شرکت تضامنی ضیاء, دفتر فروشان متین, سلیمان و بنی اعمام, کانون مهندسی, سوسیته آتونیم همراهان, نفیس و بنی اعمام, خیریه راه خدا, سندیکای خانه بدوشان, اتحاد ملی, بنگاه ایران پیر.

همانطوریکه در هفته قبل پیش بینی میشد یکنفر بهیئت عامل سهامی و شرکاء افزوده شد و اسهام آن مختصر ترقی کرد. میل سپاک کارتل در ترقی است شرکت تضامنی ضیاء و سلیمان و بنی اعمام باز تنزل میکنند علت معلوم نیست. اسهام دفتر فروشان متین هنوز تثبیت نشده است. کانون مهندسیین بعلت نبودن کار در تنزل است ائتلاف با کانون حقوق مشر ثمری نشده است و باعث تنزل اسهام اصلی گردید. همراهان میخواهند اسهامشان را به عبدالحسین حمال و همقطارانیش بفروشند. خیریه راه خدا باز در تنزل است. سندیکای خانه بدوشان خیلی دست و پا میکند. بین شرکای اتحاد ملی اختلاف عقیده رخ داد و سپورها و بلدیه ها خارج شدند و حالا مالیه چهارا باصرار و ادار بغیرید اسهام مینمایند. بنگاه ایران پیر تنزل کرده و بیشتر تأثیر آن روی نفیس و بنی اعمام بود. ممکن است نفیس و بنی اعمام در نتیجه جار و جنجال های اخیر اسهام شمند و فروشان را بفروشند بطوریکه از بازار اطلاع میدهند خبر رسمی راجع پیر چیده شدن بار بری مرکل کمپانی تکذیب میشود. شرکت نامبرده مشغول کار بوده منتهی در بازار آزاد خریدار ندارد و بیشتر اسهامش بطور قاچاق بفروش میرسد

(بقیه از صفحه ۶)

مجلس

اقای طباطبائی اگر تمام این وجه را صرف خرید گندم و جو بکنید دیگر لازم نخواهد شد مواد دیگر از قبیل نخود باقیمت گزاف خریده و داخل نان کنند. باباشمل: داش معلوم میشود تا حالا نان سیلو نخورده ای تا بدانی که از نخود و فلان خبری نیست مواد نان سیلو گاه شن و امثال اینهاست که قیمت گزاف هم ندارد. بیخودی غصه نخور کسی مواد گران خریده داخل نان نخواهد کرد. وقتی آقای منشور راجع به پیشنهادشان خواستند صحبت کنند عده ای از نمایندگان داد زدند «پس گرفتند آقا» بطوریکه آقای منشور از رو رفته و پیشنهاد را پس گرفتند تا خواستند پیشنهاد آقای معدل را بخوانند ایشان از ترس اینکه بروزگار آقای منشور نیفتند فوری داد زدند «پس گرفتند آقا» همینطور هر پیشنهادی خوانده شد یکعده داد زدند: پس گرفتند آقا در ضمن عده ای از نمایندگان و وزیران ازین بازی خنده شان گرفته و قهقهه شدیدی در مجلس طنین انداز شد. باباشمل: اینهم شیرینی لایحه صد کروزی!

مجله بدیع

را ایرانی ها منتشر میکنند و در کره زمین بی نظیر است کسی حق انتقاد باین ادعا را دارد که آنرا بانهایت دقت خوانده باشد. ۱-۱

دشمنشیدها! پیائید کلاه سرتان نرود ایندفعه و کیل از خودتان انتخاب کنید.

نامه سرگشاده نه نه شو شول بیا بشمل

سنگلج و چالمیدون میکنند میکنند! وقتی میخواهید سوار اتوبوس بشوید مردم شما هم همان احترام را که به زنان اطراف ادارات میکنند نمیکنند؛ بروید اداره جات، بازار، خیا بون هر جا میخواهید بروید آخر سر خواهید دید که همه جا شمارا «باجی» خطاب میکنند و سبزی هفت صنار باخانم های بالای شهر تفاوت دارند. بیشتر این کلمات طوال مال همان زنان بالای شهری است و الا شما زنان سنگلج و چالمیدون روح ندارید که آدم بتونه در روحیه صحبت کند شما بد بختها یک سر دارید و هزار سودا، از صبح تا غروب یا دم دکان نانوائی زیر دود نفتی و آفتاب سوزان و باران صف کشیده اید و بانو خانه واسه شوهر تون اگر گوشت پیدا کردید آبگوشت بار کرده اید و یالباس های پاره پوره حسن و حسین را میشوید شما کجا آفتابی شده اید که ما بتونیم روی شما صحبت کنیم. این صحبتها مربوط به اون زنان بالای شهر است که هر روز تو خیابون لاله زار و استامبول عقب پودر و ماتیک و لباس و پارچه لباس میگردند و توی این هیر و ویر میخوانند دلربایی کنند غافل از اینکه بخدا سختی زندگی واسه مردها دل باقی نگذاشته که احتیاج بدلبری داشته باشند.

مختصر همیشه حقیقت مطلب همین بود که گفتیم میخواهی باور کن میخواهی نکن ولی این را هم بدان که بابا از هتل مین و چاقو کشهای یارو و وردسهای سرهنک نو نواخونه نمیشد سه چه بر سه به لنگه کفش تو. اما او مدیم سر شعر آخر نومه ات. اینجاست که مچت باز میشه و پته ات رو آب میفته. راستی اگر تو نه نه شو شول سنگلجی هستی کفش پنج اشکوبه را از کجا پیدا کرده ای؟ نه نه شو شول که کفش پنج اشکوبه نداره، حتم از اون زنان محله بالا هستی و خودت را بیخودی توی زنان سنگلج جا زده ای و یا اینکه یک لنگه کفش پنج اشکوبه واسه تنبیه بابا دزدیده ای. و یا مطابق معمول زنها عاربه کرده ای که هیچکدام از اینکارها خوب نیست. نان و نمک خور صاحب اختیارت باباشمل

نامه هفتگی بابا شمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجی محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن: ۵۴۰۸۱ مقالات و ارده مسترد نمیشود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات و ارده آزاد است. بهای لوازم خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

بهای اشتراک

یکساله: ۱۵۰ ریال
ششماهه: ۷۵ »

ای باباشمل! هر چه خواستیم باشنه دهنمون را نکشیم آخر نگذاشتی. پاک حیا را خوردی و آبرو را کمر بندت کردی! اگر تو خورده حسابی با نه نه صمد داری و یا اینکه از والده آقا مصطفی دلبری داری و میخواهی با این چرند و پرندی که باسم کلمات طول هر هفته تورو زنومت از اونها دق دلی در کنی، مختاری. و اگر اون زنان بالای شهر و اطراف ادارات خوششون میاد که تو پاتو کفششون بکنی، گاهی از سند و سالشون، وقتی از عشق و زمانی از کفش پنج اشکوبه شان بنویسی خود دانند ولی اینرا هم بدان که ما زنها سر و ته یک کرباس نیستیم. ما زنان سنگلج قدیم که از وقتی خونمون را بیابون کردن رفتیم تو بیابون منزل کردیم؛ روز گذشته با زنان چالمیدون که خواهران دینی ما هستند آشتی کردیم. لابد یادت هست آنوقتی که سنگلجیها علم و کتل چالمیدونها رو گرفتن باهم قهر بودیم. بله حالا با هم آشتی کردیم و مخصوصاً قرار گذاشتیم که تا ما شیر زنه های طهرون زنده هستیم نگذاریم باباشمل یاسر دسته سیبل کلفتها ما را تو روز نومه اش دست بیندازه. من مأمورم که اینهارو بهت به نویسم. واسه نونو نمکی که با پدریچه ها خوردی با تو با احترام صحبت میکنم و خواهش میکنم که دور ما زنارو خیط بکشی و به همون حاجی و رفتاش بند کنی و گرنه اگر از زیر هتل مین یارو جون سلامت بردی از زیر لنگه کفش ماسالم در نیروی. اصلا تقصیر ماست که تو این دوره و انفسا از قروا تبق بچه هامون می زنی و برات شمع روشن میکنیم تا از این بلاهای آخر الزمون در امون باشی. بله تقصیر تقصیر ماست. خلاصه کلوم.

یا بیابو دور ما را خیط بکشی یا مهیا باش پنج اشکوبه را نه نه شو شول

باباشمل: همیشه صلوات بفرست! همیشه حوصله داشته باش! تو با این هارت و پورت که او مدی من پاک خودم را باختم تا حالا دوسه بار هم همیشه هات واسه ما پیغام داده بودن، اما ما همه اش رو پشت گوش انداخته بودیم. خیال نمی کردیم که سینه اینقدرها پر زور باشه. خیلی خوشحال شدم که این حرفهای ما باعث شد که شما آخر سر بازن های چالمیدون آشتی کردید. اما او مدیم سر «کلمات طوال» اولاً اینرا بدون که هر چه بابا تا حالا نوشته است حق و حقیقت است. ثانیاً مقصود از زنها همون زنان بالای شهر و اطراف ادارات هستند و اصلاً بشما ربطی نداره. به بینید تو این ملک شوهر های شمارا داخل آدم حساب نمیکنند تا چه رسد بشما که از آنها هم یک دنده کمتر دارید. یکدفعه پاتون را بگذارید بخیا بون اسلامبول به بینید آجدانها با زنان بالای شهر هم همان رفتار را که با شما زنان

نامه خصوصی

بهر دمبیل

عزیزم هر دمبیل! نیلی خیلی از امانت و درستیت منونیم با اینکه کسی خبر از پیدا شدن لنگه کفش نداشت و میتوانستی یک جوری سرش را هم آورده و آبش کنی غیرت قبول نکرد که مال مردم را بخوری و صدش را در نیاوری. انصافاً باید گفت نوجه با با هستی. من هم دو سه روز پیش که این نعمت آدم کش را میخوردم حس کردم چیزی دهنم را جرداد. لقمه را که بیرون آوردم سنجاقی توی آن دیدم خدا عمر دهد صاحبش را که سنجاق خود را در اینجا جا گذاشته است؟

حالا هر کی سنجاق گم کرده میتونه با ارائه شناسنامه عکس و هشت قران پول خرد (نه سیگار و خیار) بابت اجرت آگهی سپرده خود را دریافت دارد.

طیب ثانی

مژده به بانوان

گاندی های اوان آخرین مد مخصوص لباس تابستانی جدید آبرای شرکت حریر رسیده در شعبات خود - خیابان سعیدی - بازار بزرگ برای فروش گذارده تا تمام نشده استفاده نمایند. ۲-۲ شرکت سهامی حریر

آواز های کوچه باغی

لاذری

بیات اصفهان:

زندگی را بگرفتند و ممانتم دادند

تازه بردند و سهامی زیباتم دادند

منگه بی قند و شکر عمر نمیبردیم سر

بدل قند و شکر توت هراتم دادند

آهنگ حجاز:

غافل مشو که روزی بالا رود نقابت

فی قریبها عذاب فی بعدها سلامه

چل سال آزمودم از تو نبود سودم

من جرب المجر ب حلت به الندامة

آهنگ افشار:

با وجودیکه من خسته جگر همم ازم

اندرین مجلس نواز چه نشد در بازم

آنچنانم رفراقت که زخود بی خبرم

گریبائی سرو جان در قدمت اندازم

محسن و فاضلم اما که بازی فلک

ترسم آخر که همه هستی خود در بازم

آهنگ ابوعطا (روحی فدایت)

گر اسفندیاری و روئین تنی

نداری ز بابا شمل ایمنی

چنین است رسم سرای درشت

گهی پشت زین و گهی زین پشت